

کافه

ميلاد عرفان پور

ميلاد عرفان پور سال ۱۳۶۷ در شيراز متولد شد. شهرت او بخاطر سرودن در قالب‌های سنتی و به خصوص بايتی است. او تاکنون بکبار نامزد چاپه قلم زرين و برگزيده جشنواره شعر فجر بوده‌است.

ميلاد سرسرايش شعر را از کودکی و تحت تأثیر دوپديتي‌های محلی که مادر بزرگش برايش می خواند آغاز کرد. نخستين کتاب خود را با عنوان «از شرم برادر» در قالب رباعي، به سال ۱۳۸۵ توسط انتشارات سپيده‌پاران منتشر کرد. او در سه مجموعه شعر مدعی خود است: «مناجات و يادشهر را و در سال اوليه داد» دو آلبوم بازيار هست که تالیف مستقیم او است و يادشهر را و در سال ۱۳۸۸ و جشن فراموشي‌ها در سال ۱۳۸۹. رانله بازل کتاب کرد. دانشگاه امام

مجلس نام داشت. این دفتر شعر در قالب‌های رباعي، نيمبایي و غزل است و مضمون‌های غالب آن شامل مناجات، عرفان، شهادت و وقایع روز انقلاب اسلامی و جهان اسلام است. وی کتاب بی‌خبري‌ها را در سال ۱۳۹۴ منتشر کرد. این اثر در باره‌های دور و حوضتواره قلم برین نامزد شد، و بدین ترتیب او جوان‌ترین نماینده این جایزه از ابتدای تأسیس بود. او همچنین دبیر و ناظر برخی جشنواره‌های شعر بوده‌است.

«رايبد پرورد ما با اشعار ميلاد عرفان پور با مجموعه و کتاب‌های گذشته او این است که او شاعری تک فاصلي است. با این نوع بروز و ظهور او شاعر، در قالب رباعي بوده است. این نقد بحث ارزش گذاری را آثار این شاعر نیست که آیا باید این کار را ادامه دهد یا نه که معتمد یک منتقد حق ورود به این عرصه را نیز ندارد. اما می توان آن را به عنوان پیشنهاد مطرح کرد و پذیرفت.»

قربان وليبي در جايي گفته بود: «خوشبختانه شعر را نمی توان آموزش داد و نمی شود شاعر تربیت کرد، یک شاعر، شاعر متولد می شود، اگرچه در طی کسب اطلاعات بیشتر دست ورزی موفقی به کسب قوت آن نیز نبود اما اگر کسی متشاعر باشد، مطمئنانه راه به جاي نخواهد برد. ميلاد عرفان شاعری است و متشاعر نیست و شروط اولیه را در این زمینه ندارد.»

«رايبد پرورد ما با اشعار ميلاد عرفان پور با مجموعه و کتاب‌های گذشته او این است که او شاعری تک فاصلي است. با این نوع بروز و ظهور او شاعر، در قالب رباعي بوده است. این نقد بحث ارزش گذاری را آثار این شاعر نیست که آیا باید این کار را ادامه دهد یا نه که معتمد یک منتقد حق ورود به این عرصه را نیز ندارد. اما می توان آن را به عنوان پیشنهاد مطرح کرد و پذیرفت.»

«رايبد پرورد ما با اشعار ميلاد عرفان پور با مجموعه و کتاب‌های گذشته او این است که او شاعری تک فاصلي است. با این نوع بروز و ظهور او شاعر، در قالب رباعي بوده است. این نقد بحث ارزش گذاری را آثار این شاعر نیست که آیا باید این کار را ادامه دهد یا نه که معتمد یک منتقد حق ورود به این عرصه را نیز ندارد. اما می توان آن را به عنوان پیشنهاد مطرح کرد و پذیرفت.»

«رايبد پرورد ما با اشعار ميلاد عرفان پور با مجموعه و کتاب‌های گذشته او این است که او شاعری تک فاصلي است. با این نوع بروز و ظهور او شاعر، در قالب رباعي بوده است. این نقد بحث ارزش گذاری را آثار این شاعر نیست که آیا باید این کار را ادامه دهد یا نه که معتمد یک منتقد حق ورود به این عرصه را نیز ندارد. اما می توان آن را به عنوان پیشنهاد مطرح کرد و پذیرفت.»



ديور صفحه شعر: محمد شيرازی Haghnavard@gmail.com

رسول يونان

يادها در پاييز بي رحم تر می روند اصلا بعيد نيست آدم ها را با درخت ها اشتباه بگيرند زود به خانه برگرد! زياد بيرون نما! اگر کلاه را بپوشد به فکر بردن سرها می افتند

بیتول عزيزپور

ياد را ديده ای با زبان بریده؟ دو زنگوله در زنگوله به پلک هایم می آویزم تا شب در مردمک های من خواب لیلی بنیند...

ندا ايكاری

كشفا ها بسيار مهم اند من از يقه پيراهن ها می فهمم كه هر كس از كجا آمده است با چه كسی حرف زده است به چه كسی نگاه كرده است يقه ها بسيار مهم اند من از يقه پيراهن ها می فهمم كه هر كس چقدر بغض كرده است چقدر خودش را پنهان نگاه داشته است و چقدر با كاش هاش بيگانه است.

سأغر شقیعی

با كبريت روشن آمده بودم من و اين كه بايد در نظر داشت كه اين نوع رباعي، ويژگي های خاص خود را دارد كه بايد با گفتگوي زمان به آن بيتر پيراييم...

بهرام محمودی

فرقي نمی كند پنجه ای طلايي آفتاب باشد يا انگشترهاي خيس باران اين بجزره ديگر جواب سلام آسمان را نخواهد داد تو از اين كوچه بكذري

هوشنگ چالنگی

استاده ام تا آتش ها بی من نسوزند من كه گذرنده ای خاموش دست هایم دل كوچكم را پنهان كرده اند من كه لحظه ای ديگر به ابر

محمد مهدی سیار

خبره ست چشم خانه به چشم‌ان مات من خيالست بی صدا و سكوت حیات من دل می كتم به خاطر تو از ديار خویش ای خاطر عزيزتر از خالستران من شاعر شدن بهانه ای تلمیح كهنه ای است تا حافظ تو باشم ، شاخه نبات من شكسر خدا كه دفتر مسن بی غزل نماند شد عشق نیز منكسری از منكرات من

رضا چایچی

روزی به خواب بی رویم تپتی از نجوای برگ ها و آشنایی ی پرندگان چون این تیرك سوخته بر کنار این جاده ی برب و بی رهگذر.

امید صباغ نو

مثل هربست هوس عشق خودت زد به سرم چند ساعت شده از زندگيم بی خبرم اين همه فاصله ، ده جاده و صد ريل قطار بال پرواز دل كو كه به سویت بپریم؟ از همان لحظه كه تو رفتی من ماندم و من بين اين قافیه ها گيم شده و در به درم تا نسیم غزلی تازه سرودم كه مگر اين همه فاصله كوته شود در نظرم بسته بسته كدئين خوردم و عاقل نشدم پدر عشق بسوزد كه درآمدم پدرم بی تو دنیا به درك بی تو چهنم به درك كفر مطلق شده ام دایره ای بی و ترم من خدای غزل باب نگاهت شده ام از رگ گردن تو من به تو نزدیک ترم



لبیزي غزيتيم، پراز جلاده ايم ما حالا كه بی تو تن به سفر داده ايم ما اين جلاده گفته بود كه رفتن رسيدن است! رفيتيم و حال، از نفس افتاده ايم ما آيا ببری او كه دلش را به تو سپيد دلتننگه مے شوی؟! چقدر سلاسه ايم ما چیزی زياد و كم نشده در جهان تو يكد اتفاق بوده و افتاده ايم ما دل در مسير عشق تو كم زخم خورده بود؟ زخمه بزين دوباره كه آمده ايم ما



اصغر معاذی

نگير از اين دل ديوانه، ابر و باران را هوائ تنگ غروب و شب خيابان را اگرچه پنجره ها را گرفته ای از من تگرگ خولت كنجشكها ایوان را من بهار، می تو به اين خانه گل نخواهد داد هوائ طغر از ديوانه كرده گلدار را بيا كه باستان با تو سمت و سو بدهد تو ننگت با پاييز را چه خواهيم كرد سر به ياد تو گرم است زار باير خوردم اگر به خلام آزاده ای زمسان را بزرگ چاره ای اين عشق قهوه ي قهري است كه چشمه های تو پر كرداند فغان را!

علیرضا بدیع

دلیم شكست، كجايبی كه نوشخند زنی؟ به يك اشاره دل را دوباره بند زنی؟ اگر به دست تو باشد چه فرقی این یا آن؟ دمی شمام گذاری... دمی گزند زنی مباد دود دل من به چشم گير رود مخواه بيتر آتش درين سيند زنی منم كه پيش تو از بيد سر به زيرترم تویی كه طغنه به سر هرو سربلند زنی دوباره همهمه افتاده است در كلمات كه در حوالی اين شعر ديده اند زنی زنی كه وصفش در اين غزل نمی كنجد زنی از حزين... از ايريشم... از پرند... زنی...

لیلا کردیچه

ساعت چهار نيمشب است و قبول دارم از جمله، شروع مناسی برای يك شعر عاشقانه نيست اما طوری از خواب پریدام كه ناچارم بگويم دوستم دارم كه ساعت چهار نيمشب است كه هيچ وقت، هيچ جای دنيا هيچ ساعتی به اين شدت چهار نيمشب نبوده است

آریا معصومی

انسانی كه از ايامر می گيرد قدم زدن را از ياد نمی برد تپتی از نجوای برگ ها کسی هست كه هيچ گاه فراموش نمی شود شبیه خورشيد فردا كه هر روز برآ پيتر می كند اما يكشك با موهای سفيد دوباره از خود خواهيم پرسيد: آيا باز او را خواهيم ديد؟

آرزو نوری

از گندم زارها كه می گذرم دستام به خوشه هاست دلم با تو با خيaban كه می گذرم ياد تو با من است چشمام به چراغ راهنما راه كه میروم با مني كندتر از من قدم برمی داری زودتر از من به خانه می رسی ...

فاضل نظری

بی قرار توام و در دل تنگم گله هاست آه بی تاب شدن عادت كم حوصله هاست مثل عكس رخ مهتاب كه افتاده در آب در دلم هستی و بين من و تو فاصله هاست آسمان با قفس تنگ چه فرقی دارد بال وقتي قفس پر زنجيره هاست بی تو هر لحظه مرا بيم فرو رختن است مثل شپری كه به روی گسل زلزله هاست باز می پرسمت از مسئله دوری و عشق و سكوت تو جواب همه مسئله هاست

مرضی امیری اسفندقه

گل و ترانه و لبخند می رسد از راه بهار، سرخوشی و خرسند می رسد از راه گذشت دلبده اور غروب تنهایی پگاه روشن بیدار می رسد از راه بهار، گمشده ی سبز آسمانی ماست کسی كه گفتم و گفتند می رسد از راه کسی كه روح به آفریدی دچار می شد نجات می دهد از بند می رسد از راه همیشه تازه، همیشه رها، همیشه زلال همیشه دلکش و دلنیده می رسد از راه اگرچه آخر آسند اول عید است بهار اول اسفند می رسد از راه

محمد هدایت زاده

تو ابر باشی اگر، شاهانه ای من كود است عیورت از شب تنهاییام چه بشكوه است نه سنگ نيست دلم آن چنان كه می كوید به هم فشرده ای چنن فرد آنده است تو هم شبیه خودم بغض در گلو داری و رنگ پيرهنه آه سرد و می بود است هنوز فلكلك می دهد عبور نسيم تن لطيف تو از رعد و برق منحرج است بپراز حوصله گریه ی تو دارم تو ابر باشی اگر، شاهانه ای من كود است

قربان وليبی

بیدار شو كه راز جهان را نترسیتی با عشق ، گوشه های پنهان را نترسیتی فرست كم است و همسفر رودخانه شو ای قطفه ای كه شور روان را نترسیتی هر بامداد، تازگی ای راز می رسد در كهنگی خردی و «آن» را نترسیتی از باد بده روح تو عید قدیم را تسبیح آید اهی جان را نترسیتی در پرده ماند نغمه كیباهی سكوت موسیقی نواهی جان را نترسیتی فد می زند دم دم آغز می نسویم این شور را و این صریان را نترسیتی يك شو ، تمام آید ویر و نوست يك لمح از بار زمان را نترسیتی

غلامرضا طریقی

اگر چه شك عجیبی به «داشتن» دارم سعادت است تو را داشتن كه من دارم! کنار من نشین و بگو چه چاره كتم؟ برای غربت تلخی كه در وطن دارم؟ بگو كه در دل و دستت چه مرهمی داری برای این همه زخمی كه در بدن دارم؟ در رغب دین آرامش تو كم نشده ارادتی كه به آرامش كفن دارم مرا كه وقت غروب رسیده بدرقه كن اگرچه با تو آمیدی به سر زدن دارم!

حنا مشایخ

در گلوئی قسم رغبت آواری نيست شعر درد است! هفت قافیه دروازی نيست بره بودم به ستم های سگی گرگ شدم مار خوردم كه در آغهی شدمم رازی نيست جان من لب شد غلغم تا كه تو باور بكنی من من تو را درم در هيچان غزلم حكيم ما منتظر محكمه و قاضی نيست ما عقب تر بنگار از سر جات نگذر مادرت نیز به مرگ پشرش راضی نيست

سونیا نوری

دلخور نباش آينه، آهی هنوز هست از شب تروست، صورت ماهی هنوز هست كرجه برای درد دلت مجرمی نبود دل بد كس نك خولت چاهی هنوز هست با اينكه گفته اند كه گردن نمی رسم پای گریز و شال و كلاهی هنوز هست آه ای مخاطب همه عاشقانه ها آيا برای وصف تو راهی هنوز هست؟ لك زد دلم برای تو خط خواندنت... بگو خودكار بيك و كافه گاهی هنوز هست؟

حسین شیردل

عكسی كه بعد از مدتی در قاب خواهد شد قايی كه بعد از مدتی غرقاب خواهد شد آيينه ای دق می شود عكس تو بر ديوار كرمی كه دارم طعمه ای قلاب خواهد شد از خواب گاهی می بوم ، فهميده ام اين را : طفل كرسنه نيمه شب بی خواب خواهد شد می ايستی چون شعله ای سر كين ، نمی دانی ؛ هر شعله ای يا يك نفس ، بی تاب خواهد شد ؛ رودی كه از حركت بلند ، سخت می گند گنداب بعد از مدتی مراب خواهد شد با اين چنین شمعی كه من دارم يقين دارم خورشيد از فرط خجالت آب خواهد شد